

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۰۴ جنوری ۲۰۱۸

آموزش از تجربه انقلاب نومبر ۱۹۱۸ در المان

درصد سال پیش در نومبر ۱۹۱۸ یکسال بعد از انقلاب کبیر اکتوبر در شوروی؛ جنگ امپریالیستی اول جهانی به پایان رسید. در این جنگ که برای تقسیم جهان میان امپریالیستها صورت گرفت ۱۹ میلیون انسان به قتل رسیدند. تنها ۱۰ میلیون نفر آنها از نظامیان بودند و نه میلیون نفر دیگر افراد غیرنظامی محسوب می‌شدند. در این آمار؛ تعداد تخمینی ۴۰ درصد جمعیت غیرنظامی ایران؛ یعنی حدود ۸ میلیون در آن زمان که در اثر اشغال ایران توسط امپریالیسم انگلستان و سیاست این امپریالیسم در ایران در اثر قحطی جان دادند، محاسبه نشده است. جان ایرانی‌ها در فرهنگ "برتر" غرب چه ارزشی دارد.

این جنایت محصول نظام سرمایه‌داری بود و محصول نظام سرمایه‌داری نیز باقی می‌ماند. سرمایه‌داران برای تقسیم جهان با زبان گلوله با یک دیگر سخن می‌رانند و هر کدام از خوان یغمای جهان سهم بیشتری می‌طلبند و برای این منظور از دریای خون عبور می‌کنند. تداوم نظام سرمایه‌داری یعنی جنگ، قحطی، فلاکت و خونریزی و جنایت. المان در جنگ اول جهانی شکست خورد و مجبور شد قرارداد ننگین ورسای را با آنتانت شامل فرانسه، انگلستان، روسیه و... به امضاء رساند. طبقه حاکمه المان در قالب سلطنت خاندان هوهن‌سولرن Hohenzollern بود و پادشاه ویلهلم دوم بر المان حکومت می‌کرد. این خاندان تمایل به ادامه جنگ داشت و از کشته شدن سربازان المانی و نابودی خانواده‌های آنها ابائی نداشت. طغیان ملوانان در شهر بندری کیل و قیام کارگران المان در برلین و سایر شهرها؛ برپایی حکومت‌های شورائی کارگران در ایالت باواریا و سایر مناطق؛ خودداری ملوانان و سربازان به ادامه جنگ و همبستگی و برادری با سربازان محارب در جبهه مقابل؛ وضعیت خارق‌العاده‌ای در جبهه‌ها ایجاد کرده بود. در شهرها نیز وحدت کارگران و سربازان که در اکثریت خویش منشأ طبقاتی کارگری و دهقانی داشتند، سلطه طبقات حاکمه را به لرزه در می‌آورد.

سوسیال دموکرات‌های انترناسیونال دوم که رویونیست بودند، به انقلاب سوسیالیستی و به طبع کارگر خیانت کردند و در همان آغاز مجادله میان امپریالیستها به افزایش بودجه نظامی رأی داده و کارگران المان را با شعار امپریالیستی-ناسیونالیستی "دفاع از میهن" که مضمونش دفاع از میهن امپریالیستی و دفاع از استعمار بود به گوشت دم توپ‌های سلطه‌گران تبدیل کردند.

جناح چپ سوسیال دموکراسی مستقل یعنی کمونیستهای آلمان؛ گروه اسپارتاکوس به رهبری کارل لیبکنشت Karl Liebknecht و روزا لوکزامبورگ Rosa Luxemburg از این خیانتکاران سوسیال دموکرات که رویزیونیستهای دیروز بودند، جدا شده و پرچم انقلاب سوسیالیستی و همبستگی با انقلاب شوروی را برافراشتند.

کمونیستهای واقعی که خط روشنی با سوسیال دموکراسی خیانتکار کشیده بودند به استقبال طغیان زحمتکشان؛ سربازان و کارگران آلمان رفتند، مسلح گردیدند و بخشهایی از شهرها را به تصرف خود در آورده، خواهان سرنگونی سلطنت و استقرار جمهوری سوسیالیستی در آلمان گردیدند.

متأسفانه هنوز بخشی از طبقه کارگر آلمان در زیر نفوذ سوسیال دموکراتهای انترناسیونال دوم بود و آنها مانع می‌شدند که کمونیستهای واقعی؛ حزب طبقه کارگر را برای رهبری مبارزه تأسیس کنند. مبارزه علیه حزبیت یک مبارزه طبقاتی و با شمشیر طبقاتی به پیش برده می‌شد.

سوسیال دموکراتها به دو دسته تقسیم می‌شدند. سوسیال دموکراتهای اکثریت به رهبری فریدریش ابرت Friedrich Ebert و سوسیال دموکراتهای مستقل که جناح چپ آنها را گروه اسپارتاکوس تشکیل می‌داد. سوسیال دموکراتها در مجموع در قالب "شورای نمایندگان خلق" در حکومت شرکت داشتند و باید دوران انتقالی گذار از سلطنت به جمهوری "وایمار" را رهبری می‌کردند. سوسیال دموکراتهای مستقل با گروه لیبکنشت به اعتبارات جنگی مجلس آلمان برای جنگ رأی مخالف داده بودند و در عین حال هوادار استقرار جمهوری نوع شوروی در آلمان بوده و برای تحقق آن فعالیت می‌کردند. آنها با این نظریات چپ در میان کارگران آلمان نفوذ فراوان داشتند. ولی جناح سوسیال دموکرات ابرت برای ممانعت از قدرت یافتن کمونیستها خواهان استعفای شاه و انتخاب ولیعهد و استقرار سلطنت مشروطه بود. وی اینطور استدلال می‌کرد اگر سلطنت را که مظهر "وحدت ملی" است برچینیم، وحدت آلمان برهم خورده و کمونیستها قدرت را در آلمان به دست می‌گیرند، به این جهت تلاش داشت تا موج نفرت و طغیان توده‌ها را مهار کند و فقط با اعلام استعفای شاه و ایجاد یک سلطنت مشروطه؛ طبقه حاکمه آلمان را نجات دهد. ویلهم دوم نیز که در اثر ترس از انقلاب، خاک آلمان را به نیت بلجیم و سپس هالند با ثروت و غارتش ترک کرده بود، حاضر به استعفاء نبوده و انتظار می‌کشید با آرام شدن اوضاع دوباره بر تخت سلطنت در برلین جلوس کند. در درون سوسیال دموکراسی همه دارای یک نظر نبودند، بخشی از آنها با اعلام یک جمهوری بورژوائی و انقراض سلطنت موافقت داشتند، زیرا این شعار را از نظر تاکتیکی واقع‌بینانه‌تر برای مبارزه با کمونیستها و نیروهای انقلابی آلمان می‌دانستند. تلاش ابرت برای راضی کردن ویلهم دوم با موفقیت روبه رو نبود، به طوریکه وی با انتشار اعلامیه‌ای استعفای ویلهم دوم را به وی تحمیل کرد تا انقلاب را سرکوب نماید. فیلیپ شایدمان Philipp Scheidemann سوسیال دموکرات دیگری که از جمهوری بورژوائی دفاع می‌کرد، موقعیت را برای اعلان جمهوری بورژوائی و انقراض سلطنت مناسب دانست تا از اوج غضب توده‌ها پیشگیری کند.

ابرت در دوران قیام کارگران در برلین شخصاً به جنرال گروئر فرمانده ارتش رایش گفت: "اگر گروه لیبکنشت از موقعیت برای کسب قدرت دولت اقدام کند، هیچ کس نمی‌تواند جلوی او را بگیرد".

در ۱۹۱۸/۱۲/۲۵ نمایش عظیم توده‌ای از طرف لشکر ملوانان در برلین برگزار شد. در ۱۹۱۸/۱۲/۲۹ رهبران سوسیال دموکراتهای مستقل که در دولت ابرت در "شورای نمایندگان خلق" شرکت داشتند و در عین اعتراض به ابرت همواره عملاً از سیاستهای وی حمایت کرده و با وی همکاری می‌کردند، با توجه به سرکوب وحشیانه این تظاهرات از ترکیب دولت ابرت خارج شدند. آنها هرگز به طور جدی موافق انقلاب نبودند. ولی در اثر سرکوب تظاهرات توسط ابرت این خطر پدید آمده بود که آنها در میان آن بخشهای طبقه کارگر که در میانشان؛ در نتیجه برآمد چپ از محبوبیت

برخوردار بودند، نفوذشان را از دست بدهند. خروج آنها از "شورای نمایندگان خلق" نیز نتوانست نوسانات رهبری آنها را از بین ببرد. اعضای این بخش از سوسیال دموکراتها ولی در صفوف مقدم برای انقلاب مبارزه می‌کردند. رهبری آنها که میان انقلاب و ضد انقلاب در نوسان بود در ۲ جنوری ۱۹۱۹ در زیر لایحه دولت پروس که مخالف "اعتصاب" و "افزایش حقوق مبالغه آمیز" بود امضاء گذاردند. سوسیال دموکراتهای مستقل حزب خویش را به سمت تجزیه کامل سوق دادند.

رویدادهای انقلاب ۱۹۱۸ نشان می‌دهد که کمونیستها و انقلاب که مخالف سوسیال دموکراتهای خائن بودند، خود فاقد رهبری، فاقد یک حزب کمونیست ترانزویین بوده تا در پیچ و خمهای تاریخ، تا در مقابل مانورهای بورژوازی و یا نوسانات نیروهای ناپیگیر موضع مستقل خود را طرح کرده و مبارزه توده‌ها را رهبری کند. جنبش کارگری المان زیر نفوذ سوسیال دموکراتهای ضد انقلابی قرار داشت که ما امروز محصول مبارزه خائنانه آنها را در جهان می‌بینیم. بدون حزب طبقه کارگر که مرکز و ستاد فرماندهی جنگی طبقه کارگر و مرکز رهبری ایدئولوژیک این طبقه است، امکان رهبری مبارزه و پیروزی آن و استقرار سوسیالیسم وجود ندارد. کارگران تنها از طریق حزب خود قدرت دولتی را کسب کرده و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر می‌سازند. نظریات ارتجاعی نظیر "حکومت شورائی بدون حزب" و یا "کارگران خودشان با دست خود؛ خودشان را" بدون حزب آزاد می‌کنند محصول اتاقهای فکری امپریالیستی است و جدید هم نیست. تجربه انقلاب نومبر المان این نقطه ضعف کمونیستها را برملا ساخت، به طوری که آنها در ۱۹۱۸/۱۲/۳۱ به تأسیس حزب کمونیست المان با پرچم روشن اقدام کردند که بسیاری از اعضای چپ سوسیال دموکراتهای مستقل را جذب نمودند. زیرا آنها می‌دانستند که در زیر کدام پرچم و برای چه چیز مبارزه می‌کنند. حزب به آنها دورنما داده بود و قدرت وحدت طبقه کارگر را به نمایش می‌گذاشت. به همت روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت نشریه "پرچم سرخ" نخست به عنوان ارگان تبلیغاتی اسپارتاکوس بوند در ۹ نومبر ۱۹۱۸ منتشر شد که بعداً ارگان حزب کمونیست المان گردید. با این اقدام تاریخی خط تمایز با سوسیال دموکراتهای امپریالیستی روشن شده بود و امکان نوسان و تزلزل بشدت کاهش می‌یافت. ولی حزب هنوز جوان بود و تجربه کافی نداشت. در برنامه حزب نکات درستی طرح شده بودند ولی حزب نیروی کافی برای تحقق آنها را نداشت. در داخل حزب نیز هنوز قوام کافی در مسایل ایدئولوژیک پدید نیامده بود. چپ‌روی در برخورد اشتباه‌آمیز به پارلمانتاریسم بورژوائی و یا به اتحادیه‌های کارگری عقب مانده (اتحادیه‌های زرد)؛ به چشم می‌خورد. در بدو امر هنوز کارگران زیر نفوذ سوسیال دموکراتهای مستقل بودند و تازه با تأسیس حزب کمونیست نیم میلیون از آنها در عرض دو سال بعد؛ یعنی تا ۱۹۲۰ به حزب کمونیست المان پیوستند. البته بدون تأسیس حزب و برافراشتن پرچم کمونیسم چنین پیوندی هرگز صورت نمی‌پذیرفت.

اِبرت که از کمونیستها نفرت داشت در ۲۹ دسامبر ۱۹۱۸ هواداران خود، خرده بورژواها، کارگران فریب خورده سوسیال دموکراسی و سرمایه‌داران را فرا خواند که به ضد اسپارتاکیستها و انقلاب به تظاهرات دست بزنند. دولت خود رهبری تظاهرات را در دست داشت. آنها به انتشار اعلامیه زیر دست زدند:

"کارگران، سربازان! تردستی‌های گروه اسپارتاکوس مستقیماً به سقوط منجر می‌شوند. هیچ کس از ما خواهان خونریزی نیست. اما یک سگ هار را بهتر می‌شود توسط کلمات قصار انجیل درمان کرد تا با سخنان نرم؛ اسپارتاکوس را. قهر عریان این باند تبهکار را فقط می‌شود با قهر پاسخ داد. اگر بخواهند ما را زیر چماق بگیرند، ما از پوست خود دفاع می‌کنیم. جنجال ریاکارانه اسپارتاکوس‌ها در باره "حمام خون" ما را در مورد نیت آنها که می‌خواهند کارگران را به ضد کارگران، سربازان را علیه سربازان بشورانند به اشتباه نخواهد انداخت.

صلح می‌خواهید؟ پس بکوشید نفر به نفر به قدرت قهر اسپارتاکوس‌ها خاتمه دهید!

نان می‌خواهید؟ پس تلاش کنید همه چرخ‌ها بچرخند.

آزادی می‌خواهید؟ پس سارقان روزانه مسلحی نظیر لیبکنشت را بی‌ضرر کنید!

اگر شما متحد باشید تمام این جمعیت را می‌درید."

دولت سوسیال دموکرات برای سرکوب کمونیستها و انقلاب؛ نخست به تصفیه نیروهای مترقی در درون دستگاه نظم دست زد. هدف سوسیال دموکراتها نه تنها تمرکز قواء، ایجاد زمینه مناسب، تصفیه ارتش و پولیس بود، بلکه می‌خواست نیروهای دموکرات و انقلابی را به یک رودروئی زودرس بکشاند. برکناری رئیس پولیس مترقی برلین آقای امیل ایش‌هورن Emil Eichhorn که از سرکوب نمایشات اعتراضی نیروهای انقلابی پرهیز می‌کرد و از آنها حمایت می‌نمود و انتصاب آقای گوستاو نوسکه Gustav Noske عضو حزب سوسیال دموکرات المان که یک چهره سرشناس ضدانقلابی بود توسط آقای فریدریش ابرت به فرماندهی نیروهای زمینی و دریائی ارتش، خشم توده‌ها را برانگیخت. برای سرکوب کمونیستها به تمرکز قواء و ایجاد زمینه مناسب نیاز بود. وی در طی نطق انتصاب خویش در ۶ جنوری ۱۹۱۹ ابراز داشت:

"من مخالفتی ندارم، یک کسی باید نقش سگ بیرحم را بازی کند. من از قبول این مسؤولیت هراسی به دل راه نمی‌دهم."

نیروهای نظامی رایش به برلین گسیل شدند تا کارگران را سرکوب کنند. در کنار آنها اوباش مسلح به عنوان لشکر داوطلبان (لشکر آزاد) تقویت گشت و به میدان آورده شد. حزب سوسیال دموکرات مستقل و حزب کمونیست مشترکاً در طی فراخوانی مردم را به تظاهرات اعتراضی دعوت کردند: "به صاحبان خشونت امروزی قدرتت را نشان بده، نشان بده که روح انقلاب نومبر در درون شما خاموش نشده است."

صدها هزار نفر که بخشی کارگران و سربازان مسلح بودند در ۵ جنوری ۱۹۱۹ به خیابان آمدند. مرکز شهر از صدها هزار نفر جمعیت مملو بود. کارل لیبکنشت از حزب کمونیست و گئورگ لیدبور Georg Ledebour از حزب سوسیال دموکراتهای مستقل به سخنرانی آتشین دست زدند و شوق نیروهای انقلابی را به جوش آوردند. در تحت تأثیر این فضای انقلابی کمیسیون موقت انقلابی را در همان روز تأسیس کردند که کارل لیبکنشت هم عضو آن بود. این کمیسیون وحدت نداشت. طبقه کارگر در اکثریت خویش هنوز رهبری کمونیستها را نپذیرفته بود. جلسات و بحثهای بی‌سرانجام وقت کمیسیون را تلف می‌کرد. این بلاتکلیفی در شرایطی که جنبش برای پیشبرد کار به رهنمود نیاز دارد، بدانجا منجر شد که کارگران مسلح به ابتکار خود و ناگهانی مراکز روزنامه‌های بورژوازی و از جمله "فورورس" نشریه سوسیال دموکراتهای خائن را اشغال کردند. این اقدامات بدون رهبری و خودبه‌خودی؛ امر رهبری و غلبه بر آشفتگی را دشوار می‌ساخت. نوسکه با شم طبقاتی خود این وضعیت را به نفع خود برآورد کرد و از این مشکل نیروهای انقلابی به عنوان فرصت از راه رسیده استفاده نمود. فرمان آتش صادر شد و در شرایطی که بوی خون همه جا را فراگرفته بود به مراکز روزنامه‌ها حمله شد و ۱۵۶ نفر انقلابی به قتل رسیدند. در ۹ جنوری ۱۹۱۹ سرانجام جنبش سرکوب گردید و کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ مخفی شدند. دولت سوسیال دموکرات ابرت و رئیس نظم‌ش آقای نوسکه آفیشی با مضمون زیر منتشر کرده و به در دیوار برلین نصب نمودند:

"جهودها را بکشید! لیبکنشت را بکشید!" و یا با مضمون "رهبران اسپارتاکوس را بکشید! بکشید لیبکنشت را!"

آنها در ۱۳ جنوری ۱۹۱۹ در مخفیگاه خود به اسارت در آمدند و در همان روز در اسارت بعد از ضرب و شتم فراوان و شکنجه انتقامجویانه طبقاتی به قتل رسیدند. جنبش کمونیستی دو تن از رهبران انقلابی و سرشناس خویش را از دست داد. رفقاء روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت.

سوسیال دموکرات‌ها با دست نوسکه بعد از قتل رهبران حزب کمونیست المان به سرکوب گسترده و کشتار کمونیست‌ها ادامه دادند. در پایان جنوری به دستور نوسکه جمهوری شورائی شهر برمن سرکوب شد و ۴۰۰ نفر به قتل رسیدند. در ۴ مارچ اعتصاب عمومی کارگران در برلین با سرکوب و قتل ۱۲۰۰ نفر به پایان رسید. برای نخستین بار برای سرکوب کارگران از هواپیما برای بمباران مناطق کارگری استفاده شد. اسراء فوراً به سینه دیوار گذارده شده و تیرباران می‌شدند. بعد نوبت به هامبورگ، ساکسن-گوتا رسید که دریای خون راه افتاد. سرانجام جمهوری شورائی باواریا آماج هجوم قرار گرفت و با ۲۰۰۰ نفر کشته در خون خود خفه شد.

انقلاب المان شکست خورد ولی دستاوردهای آن شکست ناپذیر اند. سلطنت از المان برای همیشه برچیده شد. زنان حق انتخاب کردن و شدن را کسب کردند که پیام آن در روسیه شوروی توسط بلشویک‌ها به همه جهان فرستاده شده بود. سوسیالیسم زنان را از بردگی خانگی نجات داد و نشان داد که جنبش فمینیستی غیرطبقه‌ای یک جریان ماهیتاً ارتجاعی؛ ضدطبقه‌ای و انحرافی به ضد آزادی زنان است و زنان تنها همراه با مردان در روند تحقق انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه بی‌طبقه قادر اند به آزادی و حقوق واقعی و مداوم خود دست یابند. حتی پیدایش این دموکراسی معیوب بورژوائی نیز محصول مبارزه کمونیست‌ها به ضد ارتجاع سیاه حاکم بر المان بود. انقلاب المان نشان داد اصلاحات تنها محصول فرعی انقلاب است. بدون مبارزه انقلابی هرگز اصلاحاتی صورت نمی‌پذیرد. پس انقلاب المان چهره رفرمیست‌ها را نیز افشاء نمود. انقلاب المان به تأسی از شوروی ۸ ساعت کار در روز را برای کارگران مطرح ساخت و بورژوازی مرتجع قادر نشد روح شوراهای کارگری در کارخانجات را بعد از سرکوب انقلاب خفه کند، به طوری که مجبور گردید به اشکال دیگری از دخالت کارگران در امور کارخانه‌ها تن در دهد که امروز به عنوان شورای کار- "Betriebsrat" در المان شهرت دارد.

انقلاب المان شکست خورد ولی خلاف تفکر منحرف تروتسکیستی که انقلاب شکست خورده را انقلاب نمی‌داند و در ضمیرش تنها انقلابات پیروز انقلاب محسوب می‌شوند، این انقلاب شکست خورده جامعه المان و طبقه کارگر المان را تغییر داد. رشد جنبش کارگری و کمونیستی منجر به آن شد که سوسیال دموکراسی برای مبارزه با آن حتی با هیتلر همدست شود و وی را بر سر کار آورد. نقش سوسیال دموکراسی که همان رویزیونیسم دیروزی است با رویزیونیسم امروزی در دشمنی با طبقه کارگر فرقی ندارد. بدون مبارزه با رفرمیسم، سوسیال دموکراسیسم و رویزیونیسم امکان پیروزی سوسیالیسم وجود ندارد.

رفیق ارنست تلمان که عضو سوسیال دموکرات‌های مستقل بود بعد از جدائی از آنها به حزب کمونیست المان پیوست و بعد از قتل لیکنشت و روزا لوکزامبرگ به رهبری حزب کمونیست المان انتخاب شد که به دست نازی‌ها؛ ادامه دهندگان راه گوستاو نوسکه به قتل رسید. وی در اهمیت تشکیل حزب طبقه کارگر در طی نطقی در ستایش از انقلاب نومبر المان ابراز داشت:

"در گذار سال ۱۹۱۸ به ۱۹۱۹ توده‌ها برای نبرد آماده بودند، لیکن وجود یک رهبری با هدف روشن کمبود داشت. رهبری که بتواند این مبارزه را سازمان دهد، سگ‌های مانند نوسکه و شرکایش ابرت و شایدمان؛ با تمام جنرال‌ها و کادرهای سفیدشان از طریق یک سازماندهی برنامه ریزی شده و انجام یک قیام مسلحانه خرد کرده و نابود نماید. نه شم طبقه‌ای؛ نه قهرمانی بی‌نظیر و جداگانه رهبران اسپارتاکوس‌بوند، این رهبران جانباخته مؤسس حزب ما، می-توانست وجود یک پیشاهنگ آهنین و در آتش تجارب انقلابی فولاد آبدیده شده را جایگزین کند. کارل و روزا دقیقاً به این خاطر قربانی بربرمنشی ضد انقلاب سوسیال دموکراسی، قربانی نوسکه؛ ابرت؛ شایدمان و قاتلان اجیر حیل‌گر آنها

شدند که هنوز قادر نشده بودند برای پرولتاریای آلمان سلاحی را بسازند که پرولتاریای روس را قادر به پیروزی ساخت: سلاح حزب بلشویک".

ما کمونیستهای ایران نیز این روز بزرگ تاریخی در جنبش کمونیستی را بنا بر وظیفه و تعهد انترناسیونالیستی که داریم بزرگ و گرامی می‌داریم و مطمئن هستیم انقلاب بزرگ دیگری در سرزمین کارل مارکس، فریدریش انگلس، کارل لیبکنشت، روزا لوکزامبورگ، ارنست تلمان و برتولت برشت در راه است. باید برای آنروز آماده بود.

برگرفته از توفان شماره ۲۲۶ دی ماه [جدی] ۱۳۹۷ - جنوری سال ۲۰۱۹

ارگان مرکزی حزب کار ایران (توفان)